

جویا جهانبخش

«مُرغِ ایوان»

سَعْدِي شيراز

(بازخوانی تعبیری از یک حکایت گلستان)

۱۰۳

مرغ ایوان سعدی شیراز

جویا جهانبخش

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر به ارائه تعریفی از «مرغ ایوان» در عبارت «مرغ ایوان ز هول او بپرید» در یکی از حکایات گلستان سعدی می پردازد. به زعم وی، منظور سعدی از «مرغ ایوان»، نقش مرغ است که برایوان، نقاشی یا گچبری کرده باشند.

کلیدواژه: مرغ ایوان، سعدی، حکایات گلستان.

Sa'di-e Shirāz's Murgh-e Ivān (porch chicken)

By: Jūiā Jahānbakhsh

Abstract: In the present article, the author attempts to provide a definition of «Murgh-e ivān (porch chicken)» which is part of the phrase «Murgh-e ivān ze hol-e ū beparīd (the porch chicken flies away due to being scared of him)» in one of Sa'di's Goleštān anecdotes. According to the author, what Sa'di means is the picture of the chicken painted or stuccoed on the porch.

Key words: Murgh-e ivān (porch chicken), Sa'di, Goleštān's anecdotes.

طائر ایوان سعدی شیرازی

جویا جهانبخش

يقدم الكاتب في المقال الحالي تفسيراً لتعبير (طائر الإيوان) الموجود في عبارة (مرغ ایوان ز هول او بپرید = يفتر طائر الإيوان من هول رعبه) والواردة في إحدى حکایات گلستان سعدی. ويزعم الكاتب أن مراد سعدی من (طائر الإيوان) هو صورة الطائر المرسومة أو المنحوتة بالجبس على جدران الإيوان.

المفردات الأساسية: مرغ ایوان (= طائر الإيوان)، سعدی، حکایات گلستان.

«مُرغِ ایوانِ» سعدی شیراز

(بازخوانی تعبیری از یک حکایت گلستان)

در میانه‌های دُوُمین بابِ گلستانِ بی‌خزانِ سعدی - که بابتی است در اخلاقِ درویشان، حکایتی است که معروفِ حضورِ غالبِ اهلِ فرهنگ است و پیشینهٔ قبیلۀ کلمه در یادش دارند؛ حکایتی که سعدی - عَلَیْهِ الرَّحْمَه - در آغاز آن می‌فرماید:

«چندان که مرا شیخِ أَجَلِّ، أَبُو الفَرَجِ بنِ جوزی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ -، تَرَکِ سَمَاعِ فرمودی و به خَلْوَتِ و عُزْلَتِ اِشَارَتِ کردی، عُنْفُوَانِ شَبَابِمِ غَالِبِ آمدی و هوا و هوسِ طَالِبِ ...»^۱

از عِلَلِ شهرتِ این حکایت، یکی یادکردِ همین «شیخِ أَجَلِّ، أَبُو الفَرَجِ بنِ جوزی»^۲ است. مُحَقِّقَانِ بِحَثِّهَا کرده‌اند در آنکه این ابنِ جوزی کیست و کدامِ ابنِ جوزی بوده است که تاریخ او با آیامِ شیخِ شیرازِ درمی‌سازد و استفادهٔ سعدی از مَحْضَرِ او مُحْتَمَلِ است و با شخصیتِ مذکور در حکایتِ برابری می‌یابد. تَدْقِیقاتِ رِجَالِی و تاریخیِ تَحْسِیْنِ بَرانگیزی کرده‌اند و اقوالی در میان آورده که در جای خود خواندنی است.^۳ و البتّه مَنْ بِنْدَه، چه در این مقام، و چه در دیگر جایها، قَصْدِ خَوْضِ در آن تفصیلاتِ نَدانَمِ و لُزومی هَمِ در آن نمی‌بینم؛ چه، به شرحی که در سَخَنگاهِی دیگر^۴ قَلَمِ کرده‌ام، شیوهٔ غالبِ بَر کثیری از حکایاتِ گلستان - و شماری از حکایاتِ بوستان هَم - شیوهٔ مقامه‌پردازان است؛ و در آن طَریقَه، این «داستان» است که اَصَالَتِ دارد، و پیشینهٔ اِشَاراتِ تاریخی و جُغرافیائی و مانند اینها، جُز پیرایه‌ای بَر قِصّه نیست؛ و خُلاصَه، هَمانِ طَور که غالبِ اُدبایِ روزگارانِ اَخیر پَدیافته‌اند که سعدی در سالِ مُصالَحَهٔ خَوارزمشاه با خَتا، به کِیْفِیَّتِی که در گلستانِ مَسْطُورست به کاشغَر سَفَرِ نکرده،^۵ نیکوست این راه هم پدیدیزند که لُزومی نَدارد شیخ ما براستی با «أَبُو الفَرَجِ بنِ جوزی» دیدار کرده و پِنْدِ او را در گوش گرفته یا نگرفته باشد.

باری، در همین حکایتِ گلستان که با دُکُرِ خَیْرِ «أَبُو الفَرَجِ بنِ جوزی» - هرکه باشد گو باش! - آغاز گردیده است، شیخِ شیراز در وَصْفِ خواننده‌ای بَد آواز و نوازنده‌ای که رَحْمَةُ ناسازش رگِ جانِ مُسْتَمِعانِ را می‌گسسته و آواز ناخوشِ جگر خراشش همگان را به سُتوه می‌آورد است، از زبانِ یکی از یاران و مُعاشِرانِ خویش فرموده:

«مُطْرِبِی - دور ازین خُجسته‌سرای! کَسِ دو بارش ندیده در یک جای

۱. کُلِّیَاتِ سعدی، به اِهْتِمَامِ: مُحَقِّدِ عَلِی فُرُوعِی [با هَم‌کاری: حَبِیبِ یَعْمَانِی]، [بازچاپ زیر نَظَرِ: نَهَاءِ الدِّینِ خَرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مَوْتَسَّسهٔ اِنْتِشَارَاتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۸۰.

۲. در بَعْضِ نَسَخِ «أَبُو الفَرَجِ خَوارزمی» هَم ضَبْطِ کرده بوده‌اند. سَنَج: شرحِ بَدْرَعَلِی بَر گلستان، بَدْرَعَلِی، محلهٔ مرزابور (هند)، ۱۲۴۸ هـ.ق. / ۱۸۳۲ م، ص ۱۸۵.

۳. مُحْتَمَلِ از آن تَفَصِیلاتِ را، تَوَانِیدِ نَگَرِیست دَر:

گلستانِ سعدی، تَصْحِیحِ و تَوْضِیحِ: دَکْتَرِ غَلامخَسنِ یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکتِ سِهامِی اِنْتِشَارَاتِ خَوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

۴. مَجَلَّةٔ اَیْنَهٔ پَرُوْهَشِ (ش ۱۵۳)، ص ۵ - ۱۸، زیر سَرنویسِ «حَقِیْقَتِ سَوَانِیحِ و اَسْفَارِ شیخِ شیراز».

۵. کُفْتَم: «غالبِ اُدبایِ روزگارانِ اَخیر» و نَگُفْتَم: «همه!»؛ زِیرا مُحَقِّقَانِی هَر خَندِ نادر هَم بوده‌اند که این حکایت را واقعی می‌دانسته‌اند. از این شُمار است، زنده‌یادِ دَکْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشارِ یَزْدِی، که در کِتَابِ اَفْغانِ ناهه بدین مقوله می‌پردازد و قولِ مَشْهُورِ مُتَأَخِّرانِ را مَبْنِی بَرانکارِ واقِعِیَّتِ حکایتِ یادشده، نمی‌پَدیَزَدِ و تَصْرِیحِ می‌کند که در قُوعِ آن سَفَرِ شیخ به کاشغَر، هیچ تَرْدِیدِ نَدارد؛ بَلِ شیخ را در سَفَرِ به کاشغَر تَر (مارکو پولو) و ابنِ بَطوطَه مُقَدِّمِ می‌شمارد و از تَأْکِیدِ بَر تَقَدُّمِ سعدی در این باب باز نمی‌ماند.

نَگَر: اَفْغانِ ناهه، دَکْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشارِ یَزْدِی، تهران: اِنْتِشَارَاتِ اَیْنَهٔ پَرُوْهَشِ، ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۲۳ / ۳۰ و ۲۵ و ۸۴.

زنده‌یاد سید نورالله ایزدپرست، در توضیحات گُلستانِ ویراسته خویش، مصراع «مُرغِ ایوان ز هول او بپرید» را اینگونه معنی کرده است: «پرنده‌ای که در سوراخ طاقِ ایوان لانه ساخته بود، از شنیدن آواز هولناکِ او از لانه درآمد و پرید».^{۱۲}

استاد دکتر حسن انوری، در توضیحاتشان بر گُلستان، «مُرغِ ایوان» را توضیح نداده و تنها واژه «ایوان» را ایضاح کرده و در توضیح آن نوشته‌اند: «بخشی از خانه که در جلو طاق‌ها ساخته می‌شود، مهتابی، بالکن».^{۱۳} زنده‌یاد دکتر حسن احمدی گیوی هم، در حواشی توضیحی خود بر گُلستانِ سعدی، تنها واژه «ایوان» را ایضاح کرده و در توضیح آن نوشته است: «بالکن»^{۱۴} که البته توضیح دقیق و درخوری هم نیست.^{۱۵}

چنین می‌نماید که «ایوان» در اینجا فضای فراخ سقفِ دارِ جلو عمارت و «خانه پیش‌گشاده»^{۱۶} است که مناسبتِ مجالس و میهمانی‌ها و نشستِ بزرگان و میهمانان بوده و غالباً نیز بر باغ یا ... مشرف بوده است.

تصویر چستی «ایوان»، بر کسانی که عمارت‌های کهن ایرانی چون کاخ چهلستون اصفهان را دیده‌اند یا در نقاشی‌های قدیم ایرانی و بویژه آنچه فرنگان «میناتور» (Miniature) نامیده‌اند، نظر تفحص کنند، بغایت سهل است.

بگذریم:

بعضی دیگر معاصران ما، احتمال داده‌اند که منظور شیخ شیراز از «مُرغِ ایوان»، «کفترو کبوترهای خانگی تربیت شده» باشد.^{۱۷} ... دامنه این تلقی را می‌توان گسترانید و شاملِ مُرغ و خروس و دیگر طيور خانگی نیز کرد. ... گویا بعضی ترجمانان کتابِ سعدی به زبان انگلیسی هم نظیر همین تلقی‌ها را از «مُرغِ ایوان» داشته‌اند که

۱۲. گُلستانِ سعدی، به کوشش: سید نورالله ایزدپرست، ج: ۵، تهران: دانش، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۸۳.

۱۳. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر حسن انوری، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۱۱۱.

۱۴. گُلستانِ سعدی، مقدمه و شرح و تعلیقات: دکتر حسن احمدی گیوی، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۲۵.

۱۵. واژه «بالکن» را که از زبان فرانسه (در اصل: balcon) به فارسی راه یافته است، اغلب، به معنای «پیش‌آمدگی جلوساختمان، معمولاً در طبقات بالا، که دوران، دیوار یا توده‌ای باشد»، و نیز به معنای «سالن فوقانی در سینما یا تئاتر یا مجالس قانون‌گذاری و دادگاه‌ها که مشرف به طبقه پایین است»، به کار می‌بریم (نگر: فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی: دکتر حسن انوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش، ۲۰ / ۸۰۷).

۱۶. سنج: شرح بدرعلی بر گُلستان، بدرعلی، محله مرزابور (هند)، ۱۲۴۸ ه.ق. / ۱۸۲۲ م.، ص ۱۹۰.

۱۷. نگر: شرح سودی بر گُلستانِ سعدی، ترجمه: حیدر خوش‌طینت - و ژین‌العابدین چاوشی - و - علی‌اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۴۲۶، حاشیه مترجمان.

راست چون بانگش از دهن برخاست
خَلق را موی بر بدن برخاست
مُرغِ ایوان ز هول او بپرید
مغر ما بُرد و خَلقِ خود بدرید».^۶

شیخ شیراز فرمود: «مُرغِ ایوان ز هول او بپرید».^۷ سخن ما، بر سر همین فرموده اوست. «مُرغِ ایوان» یعنی چه؟

شارح تیره چشم ولی روشن بین گُلستان، شادروان دکتر محمد خزانلی، نوشته است: «مرغ ایوان: طوطی یا بلبل یا مُرغ خواننده دیگری است که متجملان در خانه‌های خود نگه می‌دارند».^۸

استاد فروزان‌یاد، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، در توضیحات سودمندی که بر گُلستانِ سعدی افزوده است، مرقوم فرموده: «ایوان: صُفّه، طاق، پیشگاهِ طاق، سرا. مُرغِ ایوان: پرنده‌ای خوش‌آواز که در سرای نگاه دارند».^۹

روانشاد استاد دکتر سید خلیل خطیب رهبر، در شرح خود، مرقوم داشته است: «ایوان به فتح اول صُفّه و طاق و سرای، صُفّه بزرگ. مرغ ایوان: اضافه تخصیصی».^{۱۱} و سپس در ضمن بیان مفهوم بیتها، مصراع مورد بحث ما را چنین گزارش کرده است: «مرغِ سرای از ترس او به پرواز آمد».

۶. گُلایاتِ سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۱.

۷. در بعضی تصحیحات (نمونه را، نگر: گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ۹۵)، به جای «بپرید»، «بزمید» آمده است.

۸. شرح گُلستان، دکتر محمد خزانلی، ج: ۱۳، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۳۷۶، ش ۲۴۲.

۹. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، ص ۳۴۴.

۱۰. می‌نویسم: «ایوان» به کسر اول نیز صحیح است و فصیح (نیز سنج: پوهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به «پوهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، ۱۰ / ۲۰۰، هاشم).

نمی‌دانم چرا استاد فقید، دکتر خطیب رهبر، تنها به یادکرد وجه نامأنوس غریبانه آن بسنده فرموده است ... خدایش بیامرزاد! که حقوق بسیار بر ذمه قاطبه اهل آدب دازد؛ هر چند که اندک شمار نیستند آنان که در حق او داد ناسپاسی می‌دهند و سعی تبلیغ و جهد جهیدش را در شرح و توضیح یادگارهای آدب دیرین ما خوارمایه می‌انگازند! خدای همگنان را از چنین حق ناشناسی و چنان حق ناشناسان برگران داراد!

ناگفته نگذارم که:

خوابش نامأنوس و غریبانه «ایوان»، مختار بعضی طابعان فرنگی گُلستان نبوده است که گمان می‌کنم زیر تاثیر شارحان و آموزگاران هندی بوده‌اند.

از برای ملاحظه اختیار ایشان، نگر:

گُلستان، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، به تصحیح: فرانسس جانسن (John Francis)، لندن، ۱۸۶۳ م.، ص ۱۰۲ (واژه‌نامه)؛ و گُلستان، به تصحیح: جی تی پلاتس صاحب (John Platts)، لندن، ۱۸۷۴ م.، ص ۱۰۰ (واژه‌نامه).

۱۱. گُلستانِ سعدی، به کوشش: دکتر سید خلیل خطیب رهبر، ج: ۲۵، تهران: انتشارات صفی‌غلیش، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۸۲.

مُرغ به آواز خواننده‌ای بدصدا یا حتی خوش صدا از جای رُود،^{۲۵} چیز حیرت‌انگیز و غریبی نیست که سعدی شیرازی بخواهد در تبیین شدت آن مُصیبتِ فرهنگ‌ی و بلائی هُنری! گواهاش گیرد.

اگر گفته شود اَعْلَبِ شُرَاح و مُتَرَجِمَان و مُحَرَّرَانِ گِلستان، از همان قدیم، به لوازمِ سیاقِ این گفتارِ شیخ توجه کافی نکرده‌اند، گویا بیراه نباشد^{۲۶، ۲۷}

بیشینه طُیور، به اندکِ نهیبی از جایی می‌روند؛ و پَریدنِ مُرغی که در ایوان بوده باشد^{۲۸} - خواه گنجشک و خواه ماکیان و خواه پَرستو و خواه بلبل و ... - از بابتِ یک «کپش‌کپش»^{۲۹} عادی و صدای جُرئی هم تعجب ندارد، تا چه رسد به فریادِ گوش‌خراشِ مُطربِ حکایتِ سعدی که آدمیان را نیز در فغان و الأمان آورده بوده است. آنچه سزایِ توصیفِ بلیغِ سعدی و مُبالغتِ وی در توصیفِ باشد، آنست که مُرغی هم که بی‌جان و ثابت و پای در گل باشد، از آوازِ گوش‌خراش و مهیبِ مُطربِ قصه ما در گریز آید؛ و بهترین مثالِ مُرغِ بی‌جان، در عالمِ قدما، مُرغِ تصویر است.

به گمانِ این دانش‌آموز، مقصودِ شیخ از «مُرغِ ایوان»، همین مُرغِ تصویر بوده است که البته آن را بر ایوان نقاشی یا گچ‌بری کرده باشند.

در ترجمه آن نوشته‌اند: «The fowls of the house».^{۱۸}

بعض دیگر ترجمانان، در راستای همین نحوه فهم، ولی بیش و کم دورترک، «مُرغِ ایوان» را «The Sparrow» قلم داده‌اند.^{۱۹}

بعض دیگر، در کنار ترجمه تحت‌اللفظی «bird of the porch»^{۲۰} از برای «مُرغِ ایوان» در مقام توضیح نوشته‌اند:

«birds which sit on or about the porch of a house, such as sparrows, ...»^{۲۱}

تعبیر «مُرغِ خانه» هم که یکی از مُحَرَّرَانِ امروزیین گِلستان به قلم آورده است،^{۲۲} چیزی است در همین راستا.

مُتَرَجِمِ اَدیب و مُتَدَوِّقِ گِلستان به زبانِ عربی، مَأْسُوفِ عَلَیْهِ «خواجِه جبرائیل بن یوسف» معروف به: «مخلع» (ف: ۱۲۶۷ ه.ق.)، در ترجمه مصرع «مُرغِ ایوان ز هول او پَرید»، نوشته است: «لَقَدْ طَارَ طَیْرُ الْقَصْرِ مِنْ هَوْلِ صَوْتِهِ».^{۲۳} «طَیْرُ الْقَصْرِ»، ترجمه تحت‌اللفظی «مُرغِ ایوان» تواند بود. بماند که «ایوان» اگرچه به معنای قصر نیز آمده، در اینجا نه بدین معناست (و مجلسِ تَعْتَبِی مَذکور در گِلستان، مثل برخی از کنسرت‌های زمان ما نبوده است که در کاخِ نیاوران برگزار شده باشد!).

اینکه مُرغی در ایوانی باشد - خواه چنان پَرستو در آنجا خانه گرفته باشد^{۲۴} و خواه چنان طاووس بر کرانه‌های آن بخرامد - و آنگاه این

۲۵. گفته‌اند: صدای خوش خواننده، در مُرغان چنان تأثیر تواند کرد که حتی قالبِ تهی کنند. ... الْعَهْدَةُ عَلَى الزَّوای ... مَن نَمَى گویم؛ واصفی هروی گوید:

«... و شهرت تمام دارد که بعد از حضرت داود - علی نبینا و علیهِ السَّلام - هیچ‌کس مثل حافظِ بصیر نخوانده. و مشهور است که چهار کس در مجلسِ خوانندگی حافظِ بصیر قالبِ تهی کرده‌اند. منقول است که در روزِ تعزیه‌ی خواجه طاووس دیوانِ اکابر و اشراف حاضر بودند و از حافظِ بصیر التماسِ تَعْتَبِی کرده بودند. حافظ این غَزَلِ خواجورا که - مصرع: «وَفَاتِ بِتُودِ آن را که در وَفای تو نَبُود» می‌خوانده، چون به این بیت رسیده که - بیت: «در آتش افکنم آن دل که در غم تو نسوزد / به باد بَرده‌م آن جان که در هوای تو نَبُود» ... گویند که از گوشه‌ی ایوان موسیچه‌ای پرواز کرده خود را در کنار حافظ انداخت و قالبِ تهی ساخت و آن روز قریبِ چهل کس بیهوش شده ایشان را به دوش ازان مجلس بیرون آورده بودند ...» (بدایع‌الوقایع، زین‌الدین محمود واصفی، به تصحیح: الکساندر بلدریوف، [به‌کوشش: کمال‌عینی]، ج: ۲، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - با همکاری: انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی [ی سابق]، ۱۳۴۹ ه.ش، ص ۲۱ و ۲۲).

به گفته فرهنگنویسان، «موسیچه» مُرغی است شبیه فاخته.

۲۶. چنان که سودی بُستوی هم بدین بی‌الغیاتی‌اشازت کرده است. نگز: شرحِ سودی بر گِلستانِ سعدی، ترجمه: خبدر خوش‌طیبت - و زین‌العابدین چاوشی - و - علی‌اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۴۲۷.

۲۷. باز بماند که برخی در مقام گزارش، کلامِ سعدی را یکسره «در باقی کرده‌اند». نمونه را، سنخ: رُوضَةُ الْوَرْدِ (گِلستان)، سعدی التَّبیرائی، تعریب: مُحَمَّدُ الْفَرَّائِی، دمشق: وزارة الثقافة والإرشاد القومي (مَدیرِیة التَّألیف و التَّرخِمة)، ۱۳۸۱ ه.ق.، ص ۱۰۴؛ و: گُلّی از گِلستان (شرح و ساده نویسی گِلستانِ سعدی)، به‌کوشش: سید حَسَن بنی‌طبا، مقدمه و ویرایش: بهاء‌الدین خرمشاهی، ج: ۱، تهران: نشر رُوشن‌مه‌ر، ۱۳۸۵ ه.ش، ص ۱۱۲.

۲۸. لابد چنین مُرغی در قفس هم نبوده است؛ بَرخلافِ مُرغ (مُرغان؟) مَذکور در حکایتی از بوستان که بر طاقِ ایوان به سر می‌برد (می‌بُردند؟) ولی در قفس (نگز: بوستانِ سعدی - سعدی نامه، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۵۶، ب ۲۹۴۶ - ۲۹۵۲).

۲۹. نظیر «خت» و «خفخف» در زبانِ عربی.

۱۸. گِلستان و بوستان، برگردان از: إدوارد رهاتسک (Edward Rehatsek) - و - جی. ام. ویکنز (G. M. Wickens). [به‌اهتمام: هوشنگ زهنا]، ج: ۱، تهران: انتشارات هروس (با همکاری: مَرکزِ تَبیینِ اللُّغوی تَمَدُّنها)، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۲۶۹.

۱۹. نگز: گِلستان، شیخ مُصلِح‌الدین سعدی شیرازی، ترجمه به انگلیسی از: فرانسس گلاودین (Francis Gladwin)، فهرست کامل لغات از: جان پلاتس (John Platts)، مقدمه و تصحیح از: دکتر سید کمال حاج سیدجوادی، ج: ۱، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۹ ه.ش، ۱۰ / ۱۳؛ نیز: سنخ: همان، ۲ / ۱۸۴.

۲۰. نیز: سنخ: گِلستان، به تصحیح: فرانسس جانسن، لندن، ۱۸۶۳ م.، ص ۱۰۲ (واژه‌نامه).

۲۱. نگز: گِلستان، به تصحیح: جی تی پلاتس صاحب، لندن، ۱۸۷۴ م.، ص ۱۰۰ (واژه‌نامه)؛ و: گِلستان، ترجمه به انگلیسی از: فرانسس گلاودین، فهرست کامل لغات از: جان پلاتس، مقدمه و تصحیح از: دکتر سید کمال حاج سیدجوادی، ج: ۱، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۹ ه.ش، ۳ / ۲۸۴.

۲۲. شرح و ساده نویسی گِلستانِ سعدی، مُحَمَّد‌خمدید زیدان پَرست لاریجانی، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۳۴۳.

۲۳. تَرْجَمَةُ الْجِلستانِ الفارسی العِبارة المُشیرالی محاسِنِ الآداب بِاللُّغَةِ اِشارة، تعریب: الخواجا جبرائیل بن یوسف الشَّهیرب المخلع، غنّی بَشْرُه و طَبِعه: الشَّیخ اِبْرَاهیم مُصَلِّفِی تاج الکتبی بطنطا، المطبعة الرِّحمانیة ببصر، ۱۳۴۰ ه.ق.، ص ۸۰.

۲۴. پَرستوها تا همین اواخر در سه‌گنج‌های ایوان‌ها شکنی می‌گزیدند. خاطره‌شان در شعرِ شاعر سپاهانی سُخنی شهر ما چنین بازتافته است:

پیسورکی لچکی ایوان از تویی خترس
می‌خواد نشونی دا! سورچی صبا بیگید
(بارون و بارفتن - مجموعه غزل به لهجه اصفهانی، خُسر و احتشامی هونه‌گانی، به‌کوشش: حشمت‌الله ایتخانی، ج: ۱، اصفهان: نقشی‌مانا، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۱۰۶).

«پیسورک» در لهجه اصفهانی یعنی: پَرستو، «لچکی ایوان» یعنی: سه‌گنج ایوان.

از سُزَّاحِ قَدِيمِ كِتَابِ عَزِيْزِ كُتُبِ سُوْدِي بُسْتُوِي، وَفُتُوْعِ «مُرغِ اِيْوَان» رَا دَر سِيَاقِ بَيَانِي مُبَالِغَتَاكِ شَيْخِ نِيكَ
بِه جَايِ آوَرْدِه اسْت وَ نُوْشْتِه:

«مُرغِ اِيْوَان: مرغ مطلقاً به معنی پرنده [و] «ایوان» در چنین موارد به معنی کوشک و چارطاق است. معلوم
شود قبل از قِرْلَباشِ بَدَمَعاش^{۳۰} دَأْب و عَادَتِ شَهْرِ شِيْرَاَزِ بَر اِيْنِ بُوْدِه كِه اَز چُوْبِ اَنْوَاعِ مَرْغَانِ تَرَاشِيْدِه وَ بِه
جَايِ عِلْمِ بَر اَلَايِ كُوْشَكِ خُوْدِ نَصَبِ مِي كَرْدَنْد چنانكه عَدَه اَيِ طُوْطِي قَرْمَزِو يَا سَبْزِو يَا سَفِيْدِ وَ عَدَه اَيِ
دِيْگَرِ كَبُوْتَرِو قَمْرِي وَ طَاوُوسِ وَ شَاهِيْنِ وَ غِيْرِه اِنْتِخَابِ مِي كَرْدَنْد. البتَّه جُوْفِ اِيْنِ مَرْغَانِ چُوْبِي رَا خَالِي كَرْدِه
... دَر دِهَانِشَانِ نُوْعِي صَوْتِ^{۳۱} وَضَعِ مِي نَمُوْدَنْد؛ بَا دَر اِنْهَامَا مِي وَزِيْد؛ اَز اِيْنِ مَرْغَانِ اَصْنَافِ اَصْوَاتِ صَاْدِرِ
مِي شُد. پَس فَرْمَايشِ حَضْرَتِ شَيْخِ ... بِه طَرِيْقِي مُبَالِغَه اسْت. يَعْنِي صَدَايِ مُطْرِبِ چنان مُزْعِجِ وَ هَوْلِنَاكِ
وَ نَاَسَازِ بُوْدِ كِه مَرْغِ اِيْوَانِ بَا اِيْنِ كِه جَامِدِ بُوْدِ پَرِيْدِه ... فَرَارِ مِي كَرْد. قِيَاَسِ كُنْ كِه تَا چِه اَنْدَازِه آوَازشِ بَايْدِ مَوْمَلِ
وَ مَوْحِشِ بَاشْد!«^{۳۲}.

سُخْنِ سُوْدِي، اَز حَيْثِ تَنْبُّهِي كِه بِه تَنَاسُبِ مَرْغِ جَامِدِ بِي جَانِ بِي حَرْكَتِ^{۳۳} بَا سِيَاقِ مُبَالِغَتِ اَلُوْدِ بَيَانِ
سَعْدِي يَافْتِه اسْت، شَايَاْنِ اِعْتِنَاسْت؛ وَلِي دَر تَعْيِيْنِ مِصْدَاقِ اَن، بِه رَاهِي بَسِيَاْرِ دُوْر رَفْتِه اسْت وَ نَمِي دَانَمِ
چَرَا اَز «مُرغِ تَصْوِيْر» عَفَلْتِ كَرْدِه. كَشِيْدَنْ نَقْشِ مَرْغِ وَ نِيْزِ گَجْجَرِي اَن دَر اِيْوَانِهَا، بَسِيَاْرِ مَعْمُوْلِ بُوْدِه اسْت وَ
نَمُوْنِه هَايِ نِه چَنْدَاْنِ اَنْدَكُشْمَاْرِي اَز اَن رَا دَر اَنْبِيَه تَارِيخِي وَ يَا دِگَاْر هَايِ فَرْهَنْگِي گُذْشْتِگَاْنِ مِي تُوَانِ دِيْدِ وَ
يَافْتِ.^{۳۴}

غِيَاثِ الدِّيْنِ رَا مِپُوْرِي، صَاْحِبِ غِيَاثِ اللُّغَاَتِ، دَر شَرْحِي كِه بَرِگُلسْتَاْنِ شَيْخِ نُوْشْتِه اسْت - وَ بَمَاْنِدِ
فَرْهَنْگِ غِيَاثِ اللُّغَاَتِشِ بَر نُكْتِه سَنْجِي هَا وَ بَارِيكُ بِيْنِي هَايِ شَايَاْنِ تَوْجُّهِي اِشْتِمَالِ دَاْرِدِ، بَدِيْنِ وَجِهِ وَجِيَه
تَوْجُّهِي كَرْدِه اسْت. وِي، دَر مَقَامِ اِيْضَاْحِ سُخْنِ شَيْخِ شِيْرَاَزِ، كُفْتِه اسْت:
«مُرغِ اِيْوَانِ، دُو مَعْنِي دَاْرِد: يِكِي، اَن كِه بَعْضِي طِيُوْر دَر دَرُوَازِه هَايِ سَقُوْفِ وَ سُوْرَاخْهَايِ دِيُوَاْرِ اَشْيَاْنِه دَاْرَنْد.
دُوْم، اَن كِه تَصَاوِيْرِ طِيُوْرِ وَ غِيْرِه كِه اَكْثَرِ بَر دِيُوَاْرِ عِمَارَاتِ پَخْتِه مِي كَشْتَنْد.»^{۳۵}
هَمِيْنِ وَجِهِ اَخِيْرِ وَجِيَه اسْت وَ خُوْرَايِ سِيَاقِ سُخْنِ سَعْدِي.

گُْمَانِ مِي كُنَمِ شَيْخِ شِيْرَاَزِ، دَر بَيَانِ مُبَالِغَتَاكِ خُوْيِشِ، مِي فَرْمَايْدِ كِه:
اَوَازِ اَن مُطْرِبِ چُنَانِ گُوْشْخَرَاَشِ وَ مَهِيْبِ بُوْدِ كِه مَرْغِ نَقْشِ شُدِه بَر اِيْوَانِ رَا نِيْزِ تَرَسَاْنِيْدِ وَ فَرَارِ دَاْد! (بَا اَن كِه
چُنِيْنِ اِنْفِعَالِي دَر چُنَانِ صَوْرَتِ بِي جَانِ، خِلَافِ عَادَتِ وَ شَانِ اسْت).^{۳۶}

چِه، بَيَانِ بِي اِنْفِعَالِي تَصْوِيْرِي، وَ چِه، بَيَانِ اِنْفِعَالِ اَن دَر مَقَامِ مُبَالِغَه شَاعِرَاْنِه، بُوِيْزِه دَر رُوْزگَاْرِ رَوَاثِي سَبْكِ

۳۰. سُخْنِ كِيْنِ تُوْزَاْنِه سُوْدِي بُسْتُوِي كِه تَحِيْتِ لُوَايِ حُكُوْمَتِ عُثْمَاْنِي مِي زِيَسْت، نَاظِرِ بِه حُكُوْمَتِ صَفُوْيَاْنِ اسْت.

۳۱. چُنِيْنِ اسْت دَر مَأْخَذِ چَاپِي. ظَاهَرًا «سَوْت» مَنظُوْر بُوْدِه اسْت.

۳۲. شَرْحِ سُوْدِي بَرِگُلسْتَاْنِ سَعْدِي، تَرْجُمَه: خِيْدَرِ خُوْشِ طَيِيْنَتِ - وَ - زَيْنِ اَلْعَايِدِيْنِ چَاوُوشِي - وَ - عَلِيْ اَكْبَرِ كَاظِمِي، ج: ۲، ص ۴۲۶.

۳۳. اِيْنِ گُوْنِه پِيكْرِه هَايِ مَرْغَانِ رَا، جُزْ دَر قَالِبِ اَن سَوْتِ كَذَالِي كِه سُوْدِي بُسْتُوِي كُفْتِه اسْت، بِه عِنْوَانِ «بَا دِنَمَا» نِيْزِ دَر بَرُخِي اَز اَقَالِيْمِ بَا دَخِيْرِه بِه كَاْرِ
مِي بُرْدِه اَنْد.

۳۴. دَر اِيْنِ بَابِ، عِجَالَه، نِگَر:

فَصْلَانَمَا تَارِيخِ نُو، ش ۱۶، پَانِيْزِ ۱۳۹۵ هـ.ش.، صص ۱۴۰ - ۱۴۵ / (اَز مَقَالَه «پَرُوْهِي شِيْرَاَزِ بِيْرَا مَوِيْنِ نَقْشِ كُلِّ وَ مَرْغِ وَ كَاْرِبُوْدِ اَن دَر هُنُوْر هَايِ سُنْتِي اِيْرَانِ
- دُوْرَاْنِ زَنْدِيَه وَ قَاْجَاْرِيَه» بِه قَلَمِ هَا نَا جِهَانِ بَخِشِ - وَ - هَا نِيَه شَيْخِي نَاْرَا نِي).

(سپاسگزاری از دوست کوشای دانش پژوهم، جناب آقای مصطفی پیرجمال - زید عَزَه! - که روگرفت این مقاله را در اختیارم نهادند، بَرنگازنده
فَرُضِ اسْت).

۳۵. بَهَارِ بَارَاْنِ، غِيَاثِ الدِّيْنِ رَا مِپُوْرِي، چَاپِ سَنْگِي، لِكْهَنُو: مَطْبَعِ مَنَشِي نُوْلُكُشُوْر، ط: ۳، ۱۳۲۴ هـ.ق. / ۱۹۰۶ م.، ص ۱۸۵.

۳۶. بَا مَتْنِ شِنَاسِ بِنَامِ وَ اَدِيْبِ اَرِيْبِ وَ اَلْمَقَامِ، اَسْتَاْدِ جَمَشِيْدِ شُرُوْشِيَاْر (مَظَاهِرِي) - دَاْمِ غَلَاَه! - دَر بَاْرَه اِيْنِ فِقْرِه كُفْتِ وَ گُوْمِي كَرْدَمِ اِيْشَاْنِ هَمِيْنِ
مَعْنِي رَا تَأْيِيْدِ كَرْدِه تَصْرِيْحِ فَرَمُوْدَنْد كِه بِي اَن كِه تَوْضِيْحِ اَن شَاْرِحِ هِنْدِي رَا دَر اِيْنِ بَابِ دِيْدِه بَاشَنْد، سَاْلِهَاسْت كِه دَر تَدْرِيسِ كُتُبِ اِيْرَانِ دَر دِيْشْگَاَه،
هَمِيْنِ مَعْنِي رَا اَز بَرَايِ بِيْتِ سَعْدِي مَجَالِ طَرَحِ مِي دَاْدِه اَنْد.

هندي در شعر فارسي، از دستمايه هاي نازك خيالان و سخن پردازان بزرگ ما بوده است.^{۳۷}

پيشرو پيشروان «طرز تازه»، صائب تبريزي، فرموده است:

غَم نَدارد راه در دارالآمانِ خامشي غنچه تصوير فارغ از غم پژمردن است!^{۳۸}

و هم او راست:

يک دل گشاده از نفسِ گرم من نشد اين باغ، پر ز غنچه تصوير بوده است!

و:

دهن تنگ تو هر جا که به گفتار آيد لب رنگين سخنان غنچه تصوير شود

و:

نسيم، غنچه تصوير را به حرف آورد هنوز يار به من هم زبان نمی گزدد

و:

بیدار شد از ناله بلبل گل تصوير در خواب بهارست همان دادرسي ما

و:

خامه جانبخش صائب چون شود صورت نگار،

آب خضراز چشمه تصوير می آيد برون!

عرفي شيرازي نيز در چكامه اي مدحي گفته است:

گر كَشَد بازِ هَيبَتِ تو صَفير، مُرغِ تصوير شَهپر اندازد!

القرص، بر بنياد آنچه آمد، آنچه بيشينه گزارندگان گلستان - رَجِمَ اللهُ المَاضِيْنَ مِنْهُمُ وَ أَطَالَ بَقَاءَ العَابِرِينَ - در معنای «مُرغِ ایوان» گفته اند، مرجوح می نماید. «مُرغِ ایوان» سعدی، نقش مرغ است که بر ایوان نگاریده باشند؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

بیفزایم که:

به گمان این دانش آموز - عَفَا اللهُ عَنْهُ ، شیخ شیراز، وقتی بد آوازي مُطَرِبِ مَجْلِسِ را با مصراع «مُرغِ ایوان ز هول او بیرید» ترسیم می کند، در تأکید و تثبیت مراد خود، تنها از زمیْدَن و پَرِیْدَنِ مُرغِ بی جان ایوان مایه نمی گذارد، بلکه از عهدِ ذهنی مخاطبان هم بهره می جوید و مُقْتَضایِ حال و روزِ مُطَرِبِ بد آوازِ مَجْلِسِ را چونان «نقیض» خوش آوازترین خوانندگان معهود آذهان ترسیم می کند؛ خوانندگانی که گفته می شده است مُرغانِ هوا به آواز خوش ایشان فرود می آمده و مجذوب و مسحور آوای دلکش آنان گردیده خوي رَمَنَدگی را از برای شنیدن این آوازا و امی نهاده اند.

۳۷. از شاعرِ مَتَعَزَلِ عالی قدر و پژوهنده صاحب ذوق «طرز تازه» ی صائبانه، استاد خسرو احتشامی هونه گانی - حَفِظَهُ اللهُ وَ رَعَاهُ! ، باید سپاس بگزارم که هنگامه این دستمايه هاي شاعرانه را در سخن هندی سربایان به من یادآور شدند و در این باب مرا بدان گنجینه های ذوق و خیال شاعرانه زهنمون گردیدند.

۳۸. صائب در جای دیگر فرموده است - و چه دل انگیز فرموده! :

أهل صوت، از خزان بی دماغی فارغند

غنچه تصوير، پژمردن نمی داند که چیست!

و جای دیگر فرموده:

خامه نقاش اگر گزدد نسيم دلگشا

غنچه تصوير، خندیدن نمی داند که چیست!

دربارهٔ حَضْرَتِ دَاوُد - عَلَيْهِ السَّلَام - آورده‌اند: «هرگاه که او زبور خواندی هیچ‌کس را طاقَت نَمَاندی و دَسْت از کارها بداشتندی و به سَمَاعِ آن مشغول شُدندی، و مُرغانِ بَرائِرش به سَمَاعِ بایستادندی و نَخجیران از کوهها بیامدندی و سَمَاعِ کَرَدندی. قوله تَعَالَى: يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ».^{۳۹}

سَعْدِي، خود، در قِطْعَه‌ای طَعْنِ آلِود و طَنزِ آمیز دربارهٔ «حَافِظَانِ»^{۴۰} ناخوش آواز، به داستانِ حَضْرَتِ دَاوُد - عَلَيْهِ السَّلَام - هَمِ اِشَارَتِي کرده است و آوازِ بَدِ آن ناخوش آواز را، به تَسَخَّرُو باژگون‌گویی، «الْحَانِ دَاوُدِي» گفته.

اینگ، قِطْعَه مَذکور:

بَدِينِ اَلْحَانِ دَاوُدِي عَجَبِ نِيسْت
 كِه مُرغانِ هَوَا حَيْرَانِ بَمَانَنْد
 خُدای اِين حَافِظَانِ ناخوش آواز
 بِيامُزاد اِگر ساكِن^{۴۱} بخوانَنْد!^{۴۲}

اَلْحَاصِل، گویا شیخ ما، در آن حکایتِ گِلستان، با همان زیرکی درخور خویش، به مُخاطَبانِ هوشیار خاطر نشان می‌سازد که:

اگر لَحِنِ دَاوُدِي، مُرغانِ رَوَانِ و رَمَانِ را به خود می‌کشیده است و از رَفْتَنِ و رَمِيدَنِ بازمی‌ایستانیده، تَعْتَنِي مُطَرِبِ كَرِيه الصَّوْتِ اِين مَجْلِسِ، مُرغِ بِي جانِ ايسْتا را نيز می‌رَمَاند و می‌گُريزاند!

اصفهان / ۱۳۹۶ ه.ش.

۳۹. قِصَصِ اَلْأَنْبِيَاءِ، أَبُو اسْحَقِ اِبْرَهِيْمِ بِنِ مَنْصُورِ بِنِ خَلْفِ التَّنِيسَابُورِي، به اِهْتِمَامِ: حَبِيبِ يَغْمَايِي، ج: ۳، تَهْران: شَرِكْتِ اِنْتِشَارَاتِ عِلْمِي وَ فَرْهَنْگِي، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۲۷.

۴۰. «حَافِظ»: مُطَرِبِ وَقَوْلِ، خَوَانْدَه.

۴۱. «ساكِن» در اِينجا يَعْنِي: اَهْسَتَه، اَرَامِ، زِيْرُكِي، طَوْرِي كِه بُوْضُوحِ شَنِيدَه نَشُود. سَعْدِي، خُود، فَرْمُودَه اسْت:

گَر بُلَنْدَتِ كَسِي دَهَدِ دُشْنَامِ
 بَه كِه ساكِنِ دِهِي جَوَابِ سَلَامِ

(كُلِّيَّاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَامِ: مُخَمَّد عَلِي فُرُوعِي، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَه اِنْتِشَارَاتِ اَمِيْر كَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۵۹).

۴۲. كُلِّيَّاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَامِ: مُخَمَّد عَلِي فُرُوعِي، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَه اِنْتِشَارَاتِ اَمِيْر كَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۲۲.

بَعْضِي اِحْتِمَالِ دَاده اَنْد كِه تَعْبِيْر «حَافِظَانِ ناخوش آواز» در اِين قِطْعَه، به قَارِيانِ بَدِصْدَا ناظِرِ بَاشَد (نَگَر: قِطْعَاتِ شَيْخِ شِيْرَازِ سَعْدِي - شَامِلِ: قِطْعَاتِ، غَزَلِيَّاتِ عِرْفَانِي، تَرْجِيْعَاتِ، مُثَلَّثَاتِ وَ مَفْرُذَاتِ، مَقْدَمَه وَ شَرْحِ: تَهَاءِ الدِّيْنِ اسْكَنْدَرِي اَرَسَنْجَانِي، ج: ۲، تَهْران: مَوْسَسَه اِنْتِشَارَاتِ قَدِيَّانِي، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۸۷ و ۸۸، هَامِش).